

آمریکاستیزی در جهان اسلام؛ شالوده نظری و روند تحول

سیداصغر کیوان حسینی^۱ و راحله جمعه‌زاده^۲

تاریخ دریافت: ۱۹/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۰/۳/۲۸

چکیده

گرایش آمریکاستیزی در میان کشورهای اسلامی، از مهم‌ترین جریان‌هایی است که در دهه‌های اخیر و به‌ویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی بر روند تحولات منطقه تأثیرگذار بوده است. در این میان، دو واقعه پایان جنگ سرد و حادثه یازدهم سپتامبر از نقش پیش‌برنده‌ای در ابعاد نظری و کاربردی این مقوله (آمریکاستیزی) برخوردار می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که از یک‌سو محافل علمی نسبت به روند فزاینده امواج آمریکاستیزی در جهان سوم و به‌ویژه جهان اسلام به حساس شده‌اند؛ و از سوی دیگر، آثار دامنه‌دار این جریان، بخش عمده‌ای از مناسبات سیاسی درون منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده است؛ آنچه که در سطوح تعامل میان ایالات متحده و جوامع و رژیم‌های سیاسی منطقه نیز قابل مشاهده است. در این نوشتار، روند تحول در رویکردهای ضدآمریکایی به‌ویژه در میان مردم و نخبگان کشورهای اسلامی از دهه پنجاه تا سال‌های اخیر بررسی شده و تلاش گردیده که تصویر با معنایی از ریشه‌های بروز و تقویت این حرکت در دوره‌های زمانی مختلف ارائه گردد.

واژگان کلیدی: جهان اسلام، آمریکاستیزی، خاورمیانه، افکار عمومی، نخبگان، قدرت.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد.

۱. کلیات

۱-۱. بیان مسئله

گرایش‌های تقابل‌گرا با سیاست‌ها و نیروهای استعماری و مداخله‌گرا، همواره از جایگاه مهمی در تحولات جهان اسلام برخوردار بوده است. در این میان «امواج آمریکاستیزی» به وضعیت خاصی اشاره دارد. این گرایش که به طور عمده از دهه ۱۹۵۰ و در پی حوادثی مانند کودتا علیه مصدق و بحران سوئز، از جلوه خاصی در سطوح افکار عمومی و نخبگان جوامع اسلامی برخوردار شد، در پی واقعه انقلاب اسلامی با جلوه‌های جدیدی مواجه گردید. پایان جنگ سرد و به‌ویژه بحران کویت در سال ۱۹۹۱، موج ضدیت‌گرایی با این دولت را با تحول دیگری روبه‌رو کرد؛ آنچه که در قالب «تحول روند آمریکاستیزی از منطقه‌گرایی به سوی بین‌الملل‌گرایی» مورد توجه واقع شده است. در این زمینه، حادثه ۱۱ سپتامبر دست‌کم از دو بُعد قابل تأمل است. نخست آنکه این واقعه باعث شد که «گرایش ضدآمریکاگرا» در سطوح دانشگاهی با استقبال خاصی روبه‌رو شود و تحلیلگران غربی به‌ویژه آمریکایی نسبت به ریشه‌ها و راهکارهای مواجهه با آن حساس‌تر گردند. همچنین واقعه یاد شده به نگرانی‌های جوامع اسلامی نسبت به انگیزه‌ها و اقدام‌ها این دولت دامن زد. پایان عصر افراط‌گرایی امنیتی در رفتار خارجی آمریکا در دوره بوش و به قدرت رسیدن اوباما، که با مساعی و لفاظی گسترده‌ی وی در جهت «بازسازی تصویر مخدوش شده آمریکا در نزد دیگر ملل به‌ویژه جوامع اسلامی» همراه بود؛ دست‌کم تا مدتی به کاهش گرایش آمریکاستیزی در این جوامع منجر شد، هرچند دوباره به دلیل برخی حوادث، خوش‌بینی یاد شده ضعیف گردید.

۱-۲. پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق حاضر و دیگر آثاری که در ارتباط با موضوع حاضر منتشر شده است، باید به دو نکته اشاره کرد. نکته اول به مباحث نظری مربوط می‌شود. مقوله

چیره‌طلبی که از مباحث نظری حوزه روابط بین‌الملل بوده و دست‌کم در سطح منابع دانشگاهی داخلی به آن توجه شده است. در این مورد آثار مورد ارجاع در متن مقاله قابل توجه است. در خصوص «نظریه ضدآمریکاگرایی» باید افزود که غیر از مقاله‌ای که نگارنده در پژوهشنامه علوم سیاسی (شماره ۱۹، تابستان ۱۳۸۹) ارائه داده، در سطح منابع تألیفی داخلی نشان دیگری به چشم نمی‌خورد؛ اگرچه در میان آثار خارجی (خاصه آثار نویسندگان آمریکایی) به طور مبسوط به این مهم توجه شده است. نکته دوم به آثار مربوط به جریان آمریکاستیزی در جهان اسلام مربوط می‌شود. در این ارتباط مقاله‌ها و کتاب‌های متعددی را می‌توان معرفی کرد که فقط به حوزه خاصی از بحث توجه داشته‌اند. برای مثال برخی بر جریان تاریخی اسلام‌گرایی متمرکز شده، یا برخی به دیدگاه‌های منتقدانه نویسندگان غربی در مورد افراط‌گرایی اسلامی توجه کرده‌اند. گرچه در این میان، به گرایش‌های آمریکاستیز در مناطق اسلامی هم نظر می‌شود. در این نوشتار، ضمن استفاده از بخش اعظمی از منابع یاد شده، تلاش گردیده که چارچوب علمی - کاربردی نوآورانه‌ای برای تشریح پدیده مزبور یعنی امواج آمریکاستیز در جهان اسلام و به ویژه خاورمیانه ارائه گردد، که در عین حال، بر مبنای شیوه‌ای تاریخی - علمی از جامعیت لازم نیز برخوردار باشد.

۱-۳. پرسش اصلی تحقیق

گرایش آمریکاستیز از جنبه نظری چه مضامینی را در بر گرفته و از زاویه عملی نیز چه روندی را در جهان اسلام پشت سر گذاشته است؟

۱-۴. فرضیه تحقیق

فرضیه نخست: مقوله ضدآمریکاگرایی از خاستگاه نظری خاصی در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل برخوردار است.

فرضیه دوم: گرایش ضدآمریکاگرایی در جهان اسلام، دست کم از نیمه دوم قرن بیستم و تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران، همواره جریانی دائمی و پویا بوده که در عین حال، متناسب با شیوه تعامل آمریکا با کشورهای اسلامی، شدت و ضعف داشته است.

۱-۵. سازماندهی تحقیق

درباره سازماندهی روش شناسانه این نوشتار باید گفت که ابتدا نظریه چیره‌طلبی و مضامین نظری مربوط به الگوی رفتاری قدرت چیره‌طلب در چارچوب نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجا که بخشی از آرای نظریه‌پردازان این حوزه بر مقوله «کنش ضدچیرگی» تمرکز یافته، همین مقوله به عنوان بستری مناسب برای تمرکز بر «ضدآمریکاگرایی» تلقی شده و تلاش خواهد شد که نظریه‌های مربوط به آن بررسی شود. در ادامه به امواج نگرش‌ها و اقدام‌های آمریکاستیز در جهان اسلام توجه می‌شود، روندی که سال‌های جنگ سرد و پس از آن، به‌ویژه دوره پس از یازدهم سپتامبر را در بر می‌گیرد.

۲. چیره‌طلبی؛ ویژگی‌های کلی و جایگاه آن در نظریه‌های روابط بین‌الملل

چیرگی (هژمونی)^۱ به نوعی نظم بین‌المللی یا وضعیت خاصی از نظم جهانی اشاره دارد که بر مبنای انگیزه‌ها و رفتار تفوق‌جویانه یک دولت شکل می‌گیرد. در این شرایط، الگوی توزیع توانمندی‌ها در سطح نظم بین‌المللی بر محور مساعی آن دولت برای دستیابی به منصب قدرت غالب^۲ و بهره‌گیری از آن در مسیر مدیریت این نظم، معنا و هویت می‌یابد. در میان مفاهیم مرتبط با چارچوب تحلیلی «قدرت چیره‌طلب»، بر مفاهیم «رضایت» و «توانایی» تأکید می‌شود. «رضایت» به پذیرش قدرت سیطره‌طلب از

1. Hegemony
2. Preponderant Power

سوی بخشی از اعضای جامعه جهانی اشاره دارد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱: ۳۳۹-۳۳۸)، ولی «توانایی»، از قابلیت‌های دولت چیره‌طلب در واپایش (کنترل) نتایج بین‌المللی حکایت دارد، به این معنا که در یک ساختار سیطره‌طلب، دولت پیش‌تاز باید بتواند حداقل، بخشی از نتایج (بین‌المللی) را که با هدف‌ها و اولویت‌های آن همخوانی دارد، شناسایی نموده و در تعیین قواعد بازی مربوط، نقش کلیدی ایفا نماید. مفهوم «توانایی»، نقش کنشگر چیره‌طلب را به مفهوم «قدرت» نزدیک می‌نماید. به این ترتیب، این بازیگر برای پیشبرد هدف‌های خود به هر دو نوع منابع مادی و غیرمادی قدرت نیاز دارد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱: ۳۳۹-۳۳۸). چیرگی به دلیل ارتباط خاصی که با مقوله‌هایی مانند «صلح و امنیت جهانی»، «هرج و مرج گونگی نظام بین‌الملل»، «الگوهای نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ»، «سازوکارهای دولت‌های درجه دو یا تحت سلطه در برابر نقش چیره‌جو»، و... برقرار کرده، به موضوع مهمی در مطالعات بین‌المللی تبدیل شده است.

۳. نظریه ضدآمریکاگرایی

از ابعاد نظری و سیاست عملی، همواره رفتارهای چیره‌طلبانه قدرت‌های بزرگ، با چالش‌هایی مواجه بوده است؛ آنچه که اغلب در قالب «واکنش‌های مقابله‌گرا» یا «ضد چیرگی» از سوی ملت‌ها، گروه‌های مردمی یا حتی دولت‌های رقیب و ستیزه‌جو صادر می‌شود. به طور کلی «ضدآمریکاگرایی»، به مجموعه‌ای از مؤلفه‌های انگیزشی و رفتاری اشاره دارد، که بر اساس نوعی طرز تلقی، برداشت یا تصویری منفی و تهدیدآمیز از ابعاد هویتی/فرهنگی این دولت و یا ویژگی‌های سیاست خارجی آن پدیدار می‌شود. در این ارتباط، دو برداشت کلی از ضدآمریکاگرایی به چشم می‌خورد. اولین برداشت بر محور مقوله «آمریکا هست»^۱، متعلق به آنانی است که به

1. America-is

ضدآمریکاگرایی از زاویه «هستی‌شناسانه» نگریسته و بر ابعاد وجودی و هویتی و به طور خلاصه «شیوه زندگی آمریکایی»^۱ تأکید دارند (Kraster, April 2004: 7-8). بر این مبنا، ریشه‌های نرم‌افزاری پیدایی و تکامل جامعه و دولت آمریکا به‌ویژه از ابعاد فرهنگی و اجتماعی در گسترده‌ای فراتر از مقطع تاریخی ظهور آن به عنوان «بازیگر چیره‌طلب فراقاره‌ای» مورد توجه قرار می‌گیرد. در این ارتباط، نمی‌توان نسبت به مفهوم «نمادهای آمریکایی جهانی»^۲ بی‌تفاوت بود. در واقع، دامنه تحلیل‌های مبتنی بر ویژگی هستی‌شناختی ضدآمریکاگرایی، آن بخش از نمادهای جهانی (مانند مک دونالد، کوکاکولا،...) را که معرف «فرهنگ و تمدن آمریکایی» بوده و چهره‌ای اسطوره‌ای^۳ را از آن ارائه و تبلیغ می‌نماید، دربر خواهد گرفت (O'Connor, 2007: xiii). از سوی دیگر، رویکرد دوم که با تعبیر «آمریکا-اقدام»^۴ معرفی شده، بر رفتار خارجی این دولت به ویژه از سال‌های پس از آغاز جنگ سرد تمرکز داشته و پیامدهای قدرت‌محور و استیلاجویانه الگوی نقش‌آفرینی آن برای دیگر دولت‌ها تأکید دارد (Kraster, April 2004: 7-8).

نکته دیگر به انواع جریان ضدآمریکاگرایی ارتباط می‌یابد که افزون بر حوزه خارجی، در فضای داخلی این کشور نیز قابل مشاهده است. در این مورد بر پیچیدگی و عمق جریان مزبور در فضای درونی آمریکا تأکید شده و به پیوند آن با جریان‌های فکری فعال در خارج نیز اشاره می‌شود. افرادی مانند «چامسکی»^۵، مور^۶، سان‌تگ^۷ و ویدال^۸ از جمله کسانی هستند که در سطح محافل دانشگاهی و مطبوعاتی این کشور به رفتارهای منحط و شیطانی آن در برخی مقاطع خاص تاریخی معترضند (Kraster, April 2004: 7-8). آخرین

1. American life
2. Global American's Icons
3. Mythologised America
4. America-does
5. Noam Chomsky
6. Micheal Moor
7. Susun Sontag
8. Gore Vidal

بحث به انواع واکنش‌های ضدچیرگی جویانه اختصاص دارد. در واقع بر اساس گونه سیاست‌های صادره از سوی آمریکا، نوع رفتار ضدیت‌گرا نیز متفاوت خواهد بود، دامنه‌ای که از سطح «مقابله فرهنگی» تا «فعالیت‌های تروریستی» را شامل می‌شود. در این ارتباط، مؤلفه‌هایی مانند «حوزه جغرافیایی»، «تجربیات تاریخی»، «ویژگی‌های ملی» و «حوادث خاص» دخالت دارند؛ به گونه‌ای که ویژگی‌های موج ضدآمریکاگرایی در اروپا متفاوت از انواع خاورمیانه‌ای یا آمریکای لاتینی بوده است (O'Connor, 2007: 1).

بحث بعدی، خاستگاه نظری رویکرد ضدآمریکاگرایی می‌باشد. آرا مربوط به این پدیده را می‌توان در نظرات مربوط به «چیره‌جویی» (هژمونیسیم) پیگیری کرد. برخی مفاهیم مانند «رضایت چیره‌جویانه (هژمونیک)»، «توانایی» و «کنش‌های ضدچیره‌طلبی (هژمونیک)» به چگونگی تأثیرپذیری دولت یاد شده از واکنش دولت‌های دیگر، به‌ویژه رفتارهای مقابله‌کننده آنان اشاره دارد. «رضایت» به نقش «رضایت عمومی» در پایداری رهبری دولت یاد شده و هدف‌های آن توجه دارد. «توانایی» بر مجموعه منابع مادی و غیرمادی قدرت چیره‌طلب (هژمون) تأکید دارد؛ منابعی که از یک‌سو برای شکل‌دهی، تقویت و تعمیق اشتیاق عامه به نظر چیره‌جویانه کاربرد خواهد داشت، و از سوی دیگر، برای پاسخگویی به اعتراض‌های مربوط به انباشت قدرت در دست دولتی خاص به کار می‌رود (Arrighi and Silver, 1999: 26-28).

در پایان این بحث، در جهت ارائه نوعی طبقه‌بندی کلی از مفهوم «ضدآمریکاگرایی»، به چارچوب تحلیلی «اکانر» اشاره می‌شود که در آن تمامی برداشت‌های عام و خاص (محققانه) نسبت به این مفهوم را در قالب پنج نوع تقسیم نموده است:

(۱) ضدآمریکاگرایی به عنوان «بخشی از حصری دوجهی»^۱: از این زاویه، گرایش یا رفتارهای مخالف و معارض با آمریکا در برابر رویکرد حامی یا مدافع این دولت قرار

می‌گیرد. بنابراین، دولت‌ها، جوامع و گروه‌ها را می‌توان به طور کلی در قالب «ضدآمریکا» و یا «مدافع آمریکا»^۱ طبقه‌بندی کرد.

(۲) ضدآمریکاگرایی به عنوان یک نوع «گرایش»^۲: بر این مبنا متغیرهایی مانند «موضوع موردنظر»، «زمان» و «مکان» به طور مستقیم در بروز، تقویت یا کاهش گرایش یا تمایل ضدآمریکاگرایی تأثیرگذار است.

(۳) ضدآمریکاگرایی به عنوان «آسیب‌شناسی»^۳: از این بُعد، هر نوع واکنش حساس (آلترژیک) نسبت به تمامی «پدیده‌های آمریکایی» در چارچوب مفهوم ضدآمریکاگرایی قابل تعریف و تعیین است.

(۴) ضدآمریکاگرایی به عنوان نوعی «پیش‌داوری و تعصب»^۴: این برداشت که از درون‌مایه‌ای محافظه‌کارانه و در مواردی هنجارگرا برخوردار است، با شاخص‌هایی مانند حملات مداوم، بهره‌گیری از گمانه‌ها یا فروض تحقیرکننده و نگرش‌های کلیشه‌ای منفی‌گرا همراه بوده و می‌تواند به سوی تنفر و بیزاری و حتی رفتارهای توطئه‌گرایانه علیه آمریکا به پیش رود. برخی نیز آن را مترادف با تشدید مخالفت‌های سیاسی و فرهنگی بر علیه رفتارهای نژادگرایانه و تبعیض‌آمیز این دولت می‌دانند که به طور منطقی با دامنه نفوذ و قدرت آن در سطح جهانی مرتبط است.

(۵) ضدآمریکاگرایی به عنوان یک ایدئولوژی: این نوع برداشت که در آثار تحلیل‌گران فرانسوی از جایگاه مهمی برخوردار است، به طور خاص، موجودیت و هویت آمریکایی (آمریکا-هست) را مخاطب قرار می‌دهد. از این زاویه، ابتدا به «آمریکاگرایی»^۵ توجه شده و در ادامه بر جریان ضد آن به عنوان یک ایدئولوژی تأکید می‌شود. در واقع، در این چارچوب مفهومی، درک آمریکاستیزی متوقف بر درک و برداشتی کامل و فراگیر از عناصر

1. Pro or anti-Americanism
2. Tendency
3. Pathology
4. Prejudice
5. Americanization

ارزشی شکل‌دهنده به هویت آمریکایی خواهد بود، آنچه که در اصطلاحاتی مانند «استثناگرایی آمریکایی»^۱ یا «سرنوشت آمریکایی»^۲ قابل مشاهده است. به این ترتیب، می‌توان گفت که تعبیر ایدئولوژیک از جریان مورد بحث (ضدآمریکاگرایی) به نوعی تمامی برداشت‌های چهارگانه مورد اشاره را دربرمی‌گیرد (O'Connor, 2007: 7-19).

۴. آمریکاستیزی در جهان اسلام

همان‌گونه که اشاره شد، از جنبه نظری مقوله آمریکاستیزی یا ضدآمریکاگرایی، به مجموعه باورها، اعتقادات، برداشت‌ها و اقدام‌های مقابله‌کننده‌ای اشاره دارد که یا «هویت و تمدن آمریکایی» را نشانه رفته و یا دست‌کم متعرض و مخالف رفتارها و اقدام‌های آن در صحنه بین‌المللی است. در این بخش، برای بررسی ارتباط نظری میان گرایش یاد شده و حرکت‌های اسلام‌گرا در جهان اسلام، به دو محور اشاره می‌شود:

۴-۱. آمریکاستیزی اسلام‌گرا؛ از جنبه رویارویی با هویت و تمدن آمریکایی

۴-۱-۱. ضدآمریکاگرایی در اندیشه سیدقطب

به باور برخی از تحلیلگران آمریکایی، سیدقطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶) اولین اسلام‌گرای است که جنگ فرهنگی علیه ایالات متحده و تمدن غرب را آغاز کرد. مهم‌ترین بخش از این نوع جهت‌گیری، در مدت زمان دو سالی شکل گرفت که وی در این کشور سکونت داشت (Paz, 2003: 2). سیدقطب در چارچوب «تحلیل اسطوره‌ای» که در خصوص «زوال محتوم غرب» ارائه می‌دهد، تأکید دارد که انسان غربی در کنار از دست دادن کرامت انسانی خود، در مسیر بربریت و حیوانیت گام برمی‌دارد که این وضع بربریت را به آستانه سقوط کشانده است (امیراحمدی و مهربان، ۱۳۸۷: ۱۸۸-۱۸۹).

1. American Exceptionalism
2. American Creed

۲-۱-۴. ضدآمریکاگرایی در مکتب شرق‌شناسی

ادوارد سعید (۱۹۳۵-۲۰۰۳) در شاهکار خود «شرق‌شناسی»^۱ با نگاهی ژرف و به شکلی جامع، روند تاریخی شکل‌گیری نگاه اقتدارگرایانه غربی به اسلام را مورد تحلیل قرار داد. وی در چارچوب این دیدگاه که نخستین بار در سال ۱۹۷۸ منتشر شد، از دیالکتیک دانش/قدرت در انکار «خلوص و بی‌غرضی» دانش شرق‌شناسی غربی بهره می‌گیرد و معتقد است که شرق‌شناسان به بهره‌گیری از «حقیقت معطوف به قدرت» به خلق حقیقت دست می‌یازند. خلاصه‌دعوی سعید این است که غرب در ادامه گسترش آگاهی ژئوپلیتیک خود، شرقی را خلق کرده که بیش از آنکه واقعیت و ما به ازای بیرونی داشته باشد، «ماهیتی گفتمانی» دارد و این ماهیت بیش از هر چیز در گفتمانی به نام «شرق‌شناسی» متجلی شده که خود بخشی از فراگفتمان مدرنیته غرب است و مؤلفه‌ها و دقایق آن را در مورد شرق تکرار می‌کند. به گمان سعید، حاصل این «شرق‌شناسی» غربی، نادیده گرفتن واقعیت شرق و مردم (به‌ویژه خاورمیانه و اسلام) آن است. این گونه شرق‌شناسی، پدرسالارانه، خودمركزبینانه، نژادپرستانه و امپریالیستی است، مفهومی که برای تسلط انگلیس و فرانسه و پس از جنگ جهانی دوم برای تسلط آمریکا بر شرق، مورد استفاده قرار می‌گیرد (عالم و میرزازاده، بهار ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۴).

۳-۱-۴. ضدآمریکاگرایی و نظریه «انقلاب اسلامی»

در راستای اندیشه‌های سیدقطب و ادوارد سعید، نظریه انقلاب اسلامی را می‌توان نافذترین و فراگیرترین نظریه‌ای دانست که برای پیوند میان ضدآمریکاگرایی و حرکت اسلام‌گرایی مطرح شده است. بدون تردید این نظریه، چه در ابعاد نظری و چه عملی، در سه دهه گذشته در شکل‌دهی، تهییج و تقویت امواج آمریکاستیزی در جهان اسلام و دیگر مناطق از نقش بسیار بالایی برخوردار بوده است.

شالوده آمریکاستیز نظریه انقلاب اسلامی بیش از هر چیز به پدیده «شیعه‌گری» بازمی‌گردد. در واقع، مبانی فکری شیعه که بر پایه ظلم‌ستیزی، فرهنگ عاشورایی و امید به مهدویت شکل گرفته؛ پیام انقلاب را با عدالت‌طلبی و آرمان‌گرایی خاصی همراه کرد که کمترین پیام آن را می‌توان در سیاست اعتراضی نسبت به شرایط موجود نظام بین‌الملل و تلاش برای یافتن وضع مطلوب مشخص کرد؛ جامعه آرمانی که بدون تمسک به مشی و طریق شالوده‌شکنانه در برابر هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل امکان تحقق نداشت.

بر مبنای این برداشت که جهت‌گیری ضداستکباری و به‌ویژه ضدآمریکارایانه انقلاب اسلامی در چارچوب اتکا بر مضامین و مفاهیم متنوعی مانند «نه غربی - نه شرقی»، «منفعت یا مصلحت ملی» و «آزادی عمل» هویت می‌یابد؛ می‌توان با تحلیل‌های گوناگونی مواجه شد. برای مثال افرادی مانند روح‌الله رضوانی بر مفهوم اخیر یعنی «آزادی عمل» تأکید داشته و آن را با بافت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، پیشینه تاریخی و انگیزه‌های داخلی و خارجی کشورهایی همچون ایران سازگارتر می‌بینند. برخی دیگر بر این باورند که باوجود برخورداری مفهوم یادشده (آزادی عمل) از قدرت تبیینی بالا، نمی‌تواند تمامی وجوه و ابعاد جهت‌گیری خارجی انقلاب اسلامی (به ویژه در برابر قدرت‌های چیره‌طلبی مانند آمریکا) را پوشش دهد. در میان دلایل مربوط به این سخن، مفهوم‌رهایی در قالب جنبه «ضدسیطره‌جویی بودن» از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. بر این اساس، رویکرد انقلاب اسلامی نسبت به نظام بین‌الملل و بازیگران قدرت‌طلب فعال در آن، فراتر از تجدیدنظرطلبی، با نوعی استکبارستیزی و استعمارزدایی همراه شده که همین امر به بروز نقش‌هایی همچون عامل ضدامپریالیست، عامل ضداستعمار، عامل ضداستکبار، عامل ضدصهیونیست برای جمهوری اسلامی ایران منجر شده است. با توجه به این توضیحات، می‌توان وجوه ملموس‌تر رویکرد ضدآمریکایی نظریه انقلاب اسلامی را دست‌کم در دو ویژگی «ضدچیرگی -

سلطه ستیزی» و «ائتلاف ضدچیرگی - اتحاد سلطه ستیزان» مشخص کرد (دهقانی فیروزآبادی، تابستان ۱۳۸۷: ۳۲۱-۳۱۲).

۲-۴. جهان اسلام و امواج ضدآمریکاگرایی؛ اقدام‌های عملی

۱-۲-۴. پیش از دوره جنگ سرد

در ابتدا باید گفت که پیش از جنگ جهانی دوم و آغاز دوره جنگ سرد، آمریکا در نزد روشنفکران مسلمان از مقبولیت و پذیرش خاصی برخوردار بود. در واقع، الگوی توسعه و پیشرفت تعجب برانگیز آن در قرن نوزدهم، باعث شد که برخی از اندیشمندان در صدد ترویج و تبلیغ «الگوی آمریکایی توسعه» برآمده و آن را برای جهان اسلام نیز تجویز نمایند (Akbarzade and Baxter, 2007: 282).

۲-۲-۴. در دوره جنگ سرد

(۱) در دهه ۱۹۵۰

بدون تردید دهه ۱۹۵۰ و تحولات مهم آن را باید از مهم‌ترین حوادثی دانست که بر نوع رفتار و برداشت‌های رهبران سیاسی، روشنفکران و توده‌های مردم مسلمان و عرب منطقه نسبت به سیاست‌های آمریکا تأثیر داشته است. در واقع، در ادامه سیاست «حفظ وضع موجود» که به تقویت رابطه این دولت با رژیم‌های سرکوبگری مانند رژیم پهلوی در ایران انجامید و باعث شد که تصورات مرسوم نسبت به رویکرد اخلاق‌گرایانه آمریکا با تردیدهایی مواجه شود؛ دو حادثه «کودتا در ایران» (۱۹۵۳) و «بحران سوئز» (۱۹۵۶)، برداشت مزبور را با ابهام‌ها و چالش‌های عمیق‌تری روبه‌رو ساخت. به عبارت دیگر، اقدام سرکوب‌گرایانه مزبور که با برنامه‌ریزی دقیق و گسترده سازمان سیا همراه بود و در نهایت به احیای حاکمیت اقتدارگرایانه رژیم پهلوی در ایران انجامید، برداشت ایرانیان و دیگر جوامع مسلمان منطقه از ایالات متحده به عنوان «قدرتی حامی اصول اخلاقی مانند حق تعیین سرنوشت» را به شدت تحت تأثیر قرار داد. این نوع تصویرسازی منفی در پی دستیابی این

دولت به سهم چهل درصدی در «کنسرسیوم نفت ایران»، از عمق و گستردگی بیشتری برخوردار شد (Akbarzade and Baxter, 2007: 283-284). برخی از تحلیلگران از واقعه یادشده به عنوان نقطه عطف در برداشت خاورمیانه‌ای نسبت به ایالات متحده سخن گفته‌اند، حادثه‌ای که به طور اصولی اعتبار این دولت را مخدوش کرد و مفهوم «هم‌پیمانی و اتحاد آمریکایی» را به سوی مضامینی مانند «دوستی مبتنی بر عهدشکنی و فریب» متحول کرد، (Judt and Lacorne, 2005: 4). تحولات داخلی مصر در دهه پنجاه که با به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر در این کشور مقارن بود، به صحنه دیگری برای آزمون سیاست خارجی آمریکا و میزان پذیرش و مشروعیت آن در نزد دولت‌ها و جوامع اسلامی به‌ویژه در سطح منطقه تبدیل شد؛ واقعه‌ای که در «بحران سوئز» ریشه داشت.

(۲) در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰

این سال‌ها با روند فزاینده دخالت آمریکا در امور داخلی دولت‌های خاورمیانه مقارن شد. در خصوص برداشت‌های ضدآمریکاگرا و عوامل مؤثر بر آن در این دوره زمانی، باید به چند نکته اشاره کرد. اولین مورد به بروز نوعی بیداری اجتماعی - سیاسی نخبه‌گرا در جهان عرب و اسلام باز می‌گردد؛ جریان فکری اغلب میانه‌رو نوگرایی که پاسخ‌یابی برای چالش‌های گریبانگیر جوامع اسلامی را در احیای قوانین اسلامی در این جوامع می‌دانستند (Paz, 2003: 6). تجربه اخوان المسلمین در این سال‌ها در مصر، که در نهایت به رویارویی مستقیم آنان با دولت منجر شد (عباس‌زاده فتح‌آبادی، زمستان ۱۳۸۸: ۱۱۶)، مهم‌ترین نمونه‌ای از همین دست می‌باشد. نکته بعد به نبرد میان اعراب و رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ مربوط می‌شود. پیروزی رژیم صهیونیستی در جریان این نبرد شش روزه و متعاقب آن، کوشش‌های آمریکا در جهت تضمین برتری نظامی این رژیم در منطقه که به کمک‌های نظامی و اقتصادی گسترده‌ای به آن منجر شد، به طور عملی به دامنه ابهام‌ها،

تردیدها و در واقع انزجار از این دولت به ویژه در میان مردم مسلمان و عرب منطقه می‌افزود. تحت تأثیر چنین شرایطی است که حادثه تحریم نفتی اعراب علیه غرب در سال ۱۹۷۳، به عنوان تجلی آرمان بهره‌گیری از «نفت به عنوان سلاح»^۱ تفسیر شده است.

(۲-۱) انقلاب اسلامی؛ آغازگر موج نوین ضدآمریکاجرای

بدون تردید پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را باید به عنوان نقطه عطف و فرازی تعیین‌کننده در ارتباط با جریان ضدآمریکاجرای در جهان اسلام تلقی کرد. به عبارت دیگر، این واقعه، فراتر از سقوط رژیم پهلوی به عنوان یکی از ارکان سیاست منطقه‌ای آمریکا و اثبات کاهش توان نظارتی نیروهای خارجی بر تحولات منطقه‌ای (هاس، بهار ۱۳۸۶: ۱۵-۱۴)؛ روابط میان کشورهای اسلامی و غرب به‌ویژه ایالات متحده را به شدت تحت تأثیر قرار داد؛ به‌گونه‌ای که در سایه این تحول (انقلاب اسلامی) گفتمان آمریکاستیز که تاکنون در قالب ملی‌گرایی عرفی‌مدار عربی (ناصریسم) و یا در بستر گرایش‌های چپ‌گرایانه (به‌عنوان میراث تجربه‌ای مارکسیستی) جریان داشت، با پدیده جدیدی به نام «گفتمانی شیعی‌گرا از اسلام سیاسی» مواجه شد؛ حادثه‌ای که از آن به عنوان «نقطه پایانی بر شصت سال فرودستی بین‌المللی جهان اسلام (پس از نابودی عثمانی)» و یا (به تعبیر دباشی) «عصاره واکنش ستیزه‌جویانه ایدئولوگ‌های ضداستعماری جهان سوم از مثال‌های شیعه و سنی» تعبیر شده است (صلواتی، بهار ۱۳۸۸: ۲۲۵). به شدت از سوی جوامع اسلامی در منطقه و فراتر از آن، مورد استقبال قرار گرفت؛ که آثار آن را در ظهور حرکت‌هایی مانند «جنبش فقه جعفری» در پاکستان (۱۹۷۹)، «حرکت انقلاب اسلامی» و «حزب وحدت اسلامی» در افغانستان (۱۹۸۰)، «جهاد اسلامی فلسطین» (۱۹۸۰)، «مجلس اعلای انقلاب اسلامی» عراق (۱۹۸۰)، «حرکت النهضه» در تونس (۱۹۸۱)، «حزب...» لبنان (۱۹۸۲)، «حرکت مقاومت اسلامی (حماس)» (۱۹۸۷) می‌توان مشاهده

1. Oil as a Weapon

کرد. در خصوص زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر بروز این شرایط، پیش از این به نظریه انقلاب اسلامی اشاره شد؛ رویکردی که بر مبنای ابتکار در ارائه تفسیری هستی‌شناسانه از ماهیت نظام بین‌الملل و بازیگران مسلط بر آن، به مرجعی هویت‌ساز و الهام‌بخش برای حرکت‌های اسلامی و دیگر جنبش‌های ضد سلطه تبدیل شد و بنیادی‌ترین زمینه را برای تموج حرکت آمریکاستیز در جهان اسلام فراهم آورد. بدون تردید، سیاست‌های تقابل‌گرایانه جمهوری اسلامی ایران با منافع و ملاحظه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا خاصه در ارتباط با کشورهای اسلامی، در جهت تشدید مطالبات موج‌یاد شده (ضدآمریکاگرا) از نقشی تعیین‌کننده برخوردار بود؛ آنچه که در مواردی در چهره بنیادگرایی خشونت‌محور آشکار گردید. در این خصوص می‌توان به جریان تصرف مسجدالحرام در سال ۱۹۷۹ و به ویژه ترور سادات در اکتبر ۱۹۸۱ اشاره کرد.

این شرایط جدید و نوپا، در صحنه رویارویی مجاهدان مسلمان افغانی با نیروهای نظامی اشغالگر شوروی (سابق)، با ویژگی‌های خاصی همراه شد. از یک‌سو، همراهی آمریکا با کشورهای اسلامی منطقه مانند مصر، عربستان، پاکستان و امارات متحده عربی در جهت حمایت و کمک به افغان‌ها به ویژه گروه‌های جهادی؛ به بستری مناسب برای فعالیت بسیاری از اسلام‌گرایان و رهبران حرکت‌های اسلامی تبدیل شد (خسروی، ۱۳۸۷: ۱۰).

(۳) در دهه پایانی قرن بیستم

(۳-۱) بحران کویت؛ تسری آمریکاستیزی به عرصه فرامنطقه‌ای

صرف نظر از عوامل گوناگونی که در بروز بحران کویت در سال ۱۹۹۱ تأثیر داشت، صرف لشکرکشی به بخشی از سرزمین‌های اسلامی که با تقویت حضور نظامی در بخش‌های دیگر جهان اسلام به‌ویژه عربستان مقارن شد؛ برای تحریک برخی از گروه‌های افراطی اسلامی کافی بود. به عبارت دیگر، در اثر واقعه مزبور، به تدریج این برداشت در گروه‌های یاد شده شکل گرفت که غرب و به‌ویژه آمریکا در شرایط آسودگی از تهدید

چندین ده‌ساله کمونیسیم و در راستای بهره‌برداری بهینه از فرصت‌های حاصل از وضعیت تک قطبی (Krauthammer, 1991: 23-33) دوباره در صدد استعمار کشورهای اسلامی برآمده است. این روند به تدریج به سمتی رفت که در نهایت «جهاد علیه کفر بزرگ» (یعنی آمریکا) در برابر کفر کوچک‌تر یعنی رژیم‌های فاسد در سرزمین‌های اسلامی، در رأس برنامه این گروه‌های تندرو قرار گرفت. به این ترتیب، موج جهادگرایی که از دهه ۱۹۷۰ اغلب بر دشمن نزدیک (رژیم‌های فاسد کشورهای اسلامی) تمرکز داشت؛ از دهه ۱۹۹۰ به سوی «بین‌المللی شدن جهاد علیه دشمن دور» (کفار غربی به رهبری آمریکا) هدایت شد. (عباس‌زاده فتح‌آبادی، زمستان ۱۳۸۸، ۱۲۲-۱۲۴). مهم‌ترین پیامد این وضعیت را در اقدام‌های تروریستی مانند انفجار بمب در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳، بمب‌گذاری در مقر نیروهای آمریکایی در عربستان در سال ۱۹۹۶ و حمله به سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ می‌توان یافت که توسط القاعده بر علیه آمریکا انجام گرفت.

۵. تشدید ضدآمریکاگرایی؛ واکنش به حادثه ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن

حادثه یازدهم سپتامبر، هر چند پس از گذشت چندین سال، کماکان به عنوان سندی بر ناتوانی رهبران آمریکا در زمینه دفاع از این سرزمین قلمداد می‌شود (Basevich, 2008: 5)؛ اما با فرصت‌های جدیدی برای نقش‌آفرینی این دولت در حوزه کشورهای اسلامی همراه بود؛ فرصت‌هایی که در درس‌های حاصل از این واقعه ریشه داشت (Walt, 2001-02: 56). به این ترتیب، الگوی نقش‌آفرینی ایالات متحده به رهبری بوش (دوم) و همراهان نومحافظه‌کارش، در چارچوب «نبرد جهانی با تروریسم» که بعدها «نبرد طولانی» نامیده شد (Dale, 2007: 21)؛ از همان ابتدا با پدیده اسلام‌گرایی به عنوان منبع اصلی و محرک واقعی ضدآمریکاگرایی پیوند خورد.

اما به تدریج در سایه بروز برخی حوادث، افکار عمومی و دیدگاه‌های نخبه‌گرایانه در کشورهای اسلامی نسبت به هدف‌های اصلی این دولت در پیگیری سیاست مبارزه

با تروریسم، با تردیدهای جدی مواجه شد. در این ارتباط می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) تشدید سیاست‌های امنیت- نظامی گرا؛ به ویژه در غالب «اقدام پیشگیرانه» در

کنار پافشاری بر رویکرد یکجانبه‌گرایی؛

(۲) لشکرکشی به افغانستان؛

(۳) تأکید رهبران آمریکا بر ضرورت مهندسی اجتماعی در کشورهای اسلامی

به‌ویژه خاورمیانه.

به طور منطقی، این نوع نگرش نسبت به زمینه‌های تهدیدزا در مناطق اسلامی در کنار راهکار نرم‌افزارگرایانه آمریکا (گسترش دموکراسی) که می‌توانست با نوعی چالش‌آفرینی فرهنگی و ارزشی برای مردم و دولت‌های این مناطق همراه باشد؛ به تشدید احساس تردید و بی‌اعتمادی به ویژه در میان نخبگان جوامع اسلامی، نسبت به سیاست‌های این دولت منجر شد. در این مورد، به برخی نظرسنجی‌های انجام شده در کشورهای اسلامی استناد می‌شود. پایگاه «پیو»^۱ در نظرسنجی که در سال ۲۰۰۲ از مردم جهان بر محور «برداشت عمومی از آمریکا» انجام داده، در مصر، اردن و لبنان میزان «عدم مطلوبیت» این دولت به ترتیب ۶۹/۱، ۷۵/۳ و ۵۸/۶ رشد داشته است (Jhee, 2008: 306). همین پایگاه در سندی دیگر میزان «مطلوبیت آمریکا» در برخی کشورهای اسلامی در سال ۲۰۰۲ را این‌گونه عنوان کرده است: بنگلادش ۴۵ درصد، لبنان ۳۶ درصد، ترکیه ۳۰ درصد، اردن ۲۵ درصد، پاکستان ۱۰ درصد (http://Pewglobal.org, 2009). موسسه «زاگیبی اینترنشنال» در بهار سال ۲۰۰۲ به نظرسنجی در ده کشور اقدام کرد، که هشت کشور آن، مسلمان بودند. بر اساس اطلاعات حاصله، تنها ده درصد از مسلمانان سیاست آمریکا در خاورمیانه را تأیید کردند (ریچارد نورتن، ۱۳۸۵: ۳۰).

1. Pew

حمله نظامی به عراق در سال ۲۰۰۳، در زمینه تقویت موج آمریکاستیزی در جهان و به ویژه در جهان اسلام، از جایگاه بسیار تعیین کننده‌ای برخوردار است. در واقع، واقعه مزبور در کنار بستر آفرینی برای استقبال تحلیلگران و نظریه پردازان از مقوله «ضدآمریکاگرایی» و جایگاه آن در سیاست جهانی، موج فعال‌گرایی آمریکاستیزی در جوامع اسلامی را نیز با تحول مهمی روبه‌رو کرد. این حرکت خودسرانه در نزد افکار عمومی جوامع اسلامی به ویژه خاورمیانه، از آمریکا تصویری از یک «حکومت بزرگ غیر مسئول» را ارائه داد که برای پیشبرد هدف‌ها و منافع خود، حتی از به خطر انداختن مشروعیت نهادهای بین‌المللی نیز ابایی ندارد (ایوب، پاییز ۱۳۸۲: ۱۳۲)؛ حرکتی که تخلفات مکرر رژیم صهیونیستی از قطعنامه‌های سازمان ملل را تداعی می‌کرد. به تدریج حوادث دیگری به تشدید این حس بدبینی و ضدیت دامن زد؛ حوادثی که باعث شد سیاست مبارزه با تروریسم در قالب حرکتی برای «مقابله با اسلام» تفسیر شود (Ayoob, Summer 2006: 150): تحقیر مسلمانان در سال‌های پس از حمله نظامی (مانند قضیه ابوغریب) (Stern, 2010: 101-102)، ناتوانی آمریکا در مقابله با القاعده و دستگیری رهبران آن و جلوگیری از تبدیل شدن عراق به بستری مناسب برای گسترش تروریسم (Pressman, 2009: 159)؛ تعارض آمیز بودن سیاست‌های آمریکا در مورد عراق به ویژه از بُعد پیگیری هم‌زمان «مقابله با شورشیان» در کنار «ملت‌سازی» و یا کوشش برای استفاده از نیروی نظامی در مجموعه پیچیده‌ای از مسائل سیاسی (Brigham, 2006). جنبه دیگری از سیاست تهاجم به عراق و موج آمریکاستیزی حاصل از آن، به رویکرد نرم‌افزارگرایانه بوش بر محور توسعه دموکراسی در کشورهای اسلامی بازمی‌گردد؛ حرکتی که از حدود یک سال پیش از اجرایی شدن سیاست مزبور آغاز شد. از این زاویه، حذف صدام به عنوان مقدمه‌ای بر فعال‌سازی رویکرد ملت‌سازی (مانند ژاپن و آلمان پس از جنگ دوم جهانی) و درگیر ساختن این جوامع در طرح دموکراسی‌سازی منطقه‌ای محسوب می‌شد.

در ادامه بحث به گونه‌ای فهرست‌وار به مجموعه حوادثی که تا پایان دوره بوش به تشدید فضای آمریکاستیزی در سطح کشورهای اسلامی کمک کرد؛ اشاره می‌نماییم:

(۱) انتشار عکس‌های مربوط به شکنجه زندانیان مسلمان در زندان ابوغریب عراق

در سال ۲۰۰۴ (Akbarzaqdeh and Baxter, 2007: 298-299).

(۲) طرح هلال شیعی: این طرح که نخستین بار در دسامبر ۲۰۰۴ از سوی ملک عبدالله، پادشاه اردن عنوان شد، ریشه در نگرانی‌های حاصل از افزایش نقش و نفوذ ایران در منطقه و تحولات سیاسی خاورمیانه به ویژه احیای هویت شیعیان داشت.

(۳) چاپ کاریکاتورهای موهن به ساحت مقدس پیامبر اسلام (ص) در اولین روزهای سال ۲۰۰۵ در یک نشریه دانمارکی که به دیگر نشریه‌های غربی نیز تسری یافت.

(۴) نبرد ۳۳ روزه حزب... با رژیم صهیونیستی.

(۵) مخالفت آمریکا با پیروزی حماس در جریان انتخابات مردم‌سالارانه غزه در سال ۲۰۰۷، کوشش‌های این دولت برای خلع سلاح حزب...، جذب لبنان در جبهه مدافعان غرب و منزوی ساختن سوریه (Malley and Harling, 2010: 21).

۶. اوپاما و مأموریت بازسازی تصویر آمریکا در عرصه بین‌المللی

به‌ویژه جهان اسلام

پیروزی نهایی حزب دموکرات به رهبری اوپاما در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸، نقطه شروع دوره جدیدی در رفتار خارجی ایالات متحده محسوب می‌شد؛ دوره‌ای که در سایه شعار تغییر، ترسیم چهره نوینی از آمریکا و ارتقای الگوی نقش‌آفرینی آن در سطح جهانی را مدنظر داشت. این نوع تغییر نگرش در سطح افکار عمومی جوامع اسلامی قابل تأمل است. برای نمونه، می‌توان به میزان مقبولیت اوپاما در

مقایسه با مک کین (در جریان مبارزه انتخابات ریاست جمهوری) در نزد افکار عمومی این جوامع اشاره کرد (Pew, 2009):

جدول ۱. میزان محبوبیت اوپاما و مک کین در چند کشور اسلامی

کشور	اوپاما	مک کین
اندونزی	۵۲	۱۷
نیجریه	۴۸	۳۲
لبنان	۳۴	۲۵
مصر	۳۱	۲۳
اردن	۲۲	۲۳
ترکیه	۲۰	۵
پاکستان	۱۰	۶

این روند حمایت در شرایط پس از پیروزی اوپاما نیز ادامه می‌یابد. در چارچوب نظرسنجی مرکز پیو در سال ۲۰۰۹، میزان افزایش آن (در مقایسه با سال ۲۰۰۸) به این شرح است: ترکیه ۲ درصد، لبنان ۴ درصد، مصر ۵ درصد، اردن ۶ درصد، اندونزی ۲۶ درصد و نیجریه ۱۵ درصد. وی در اولین سخنرانی پس از مراسم تحلیف، ضمن تأکید بر مضامینی مانند احیای توان رهبری جهانی آمریکا، اتخاذ روش‌های عاقلانه در رویارویی با چالش‌ها، پایان اشغال نظامی و تقویت صلح؛ بر پیگیری شیوه‌های جدید تعامل با جهان اسلام بر محور پایبندی بر منافع و احترام متقابل تأکید می‌کند (وب‌گاه تابناک، ۱۳۸۷/۱۱/۲). سفرهای وی به ترکیه و مصر (در کنار حضور کلیتون، وزیر خارجه در اندونزی)، با موج تبلیغاتی و رسانه‌ای گسترده‌ای همراه بود. اوپاما در پارلمان ترکیه (فروردین ۱۳۸۸)، بخش مهمی از سخنان خود را به اسلام اختصاص داد، آمریکا را از شرکای جهان اسلام دانست و از اسلام به دلیل نقش تاریخی آن در تکوین بهتر جهان تقدیر کرد (وب‌گاه تابناک، ۱۳۸۷/۱/۱۸). حضور و سخنرانی اوپاما در قاهره، از سوی بسیاری از تحلیلگران به عنوان نوعی دست دوستی به سوی اسلام تلقی شد. وی در کنار تقدیر از دانشگاه الازهر به دلیل هموارسازی مسیر روشنگری و موج روشنفکری در اروپا، به تأثیر اختراعاتها و نوآوری‌های مسلمانان در عرصه‌های گوناگون علمی اشاره کرد،

آنچه که به تحولاتی گسترده در تاریخ بشر انجامید. در واقع، وی در این حضور تلاش داشت که از طریق بهره‌گیری از نمادها و ادبیات اسلامی و تأکید بر مضامینی همچون «اسلام بخشی از آمریکاست» و «ضرورت پایان دادن به شهرک‌سازی از سوی رژیم صهیونیستی»، از گفتمان جدیدی مشتمل بر ادبیات اخلاقی و ارزشی در ارتباط با کشورهای اسلامی سود برد. با این وصف، چند ماه پس از آغاز برنامه‌های اواما، این روند خوش‌بینی با کاهش روبه‌رو شد. یکی از شاخص‌های این تحول در ارتباط با انتخاب وی برای دریافت جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۹ آشکار شد. بر اساس نظرسنجی پیو، میزان مخالفت افکار عمومی جوامع اسلامی با این واقعه به شرح زیر است:

جدول ۲. میزان مخالفت افکار عمومی جوامع اسلامی با دریافت جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۹ از سوی اواما

کشور	موافق	مخالف
ترکیه	۳۳	۵۲
لبنان	۴۶	۵۰
مصر	۴۲	۴۷
اردن	۳۱	۵۸
پاکستان	۱۳	۵۱

با آغاز دومین سال ریاست جمهوری اواما، عملکرد دولت وی در ارتباط با خاورمیانه و کشورهای اسلامی در معرض تحلیل‌های گوناگون قرار گرفت. از یک‌سو افرادی همچون برژینسکی ضمن تمجید از توانایی اواما در بازمفهوم‌سازی از سیاست خارجی آمریکا در ارتباط با مهم‌ترین محورهای ژئوپلیتیکی مانند صلح خاورمیانه، افغانستان، روابط فراتلانتیکی و...، از اسلام به عنوان مؤلفه‌ای (ژئوپلیتیکی) یاد می‌کند که در عین حال در چارچوب این نوع بازتعریف، به عنوان «دشمن» تلقی نشده است (Brzezinski, 2010: 16-17). از سوی دیگر، کارنامه سیاست عملی وی در ارتباط با خاورمیانه، به تدریج امیدهای اولیه در خصوص بهبود

شرایط این منطقه را با ناامیدی مواجه کرد. در این خصوص به مواردی مانند تأکید بر امنیت رژیم صهیونیستی به عنوان اولویت نخست سیاست خارجی منطقه‌ای آمریکا، ناتوانی در جلوگیری از سیاست شهرک‌سازی این رژیم، کوشش در مسیر ایجاد تفرقه در میان جناح‌های فلسطینی، مساعی مربوط به منزوی‌سازی حماس، گزینش‌گرایی در سیاست پیشبرد دموکراسی در ارتباط با کشورهای اسلامی و در نهایت، تداوم سیاست رویارویی با ایران که در مواردی به دخالت در امور داخلی آن نیز کشیده شد (صادقی، تابستان ۱۳۸۷: ۱۴۶-۱۴۷)؛ اشاره شده است. این قبیل مسائل از تأثیر مستقیمی بر نوع نگرش جوامع مسلمان نسبت به رفتار خارجی دولت اوپاما برخوردار بود؛ آنچه که به عدم مقبولیت و مخالفت گسترده منجر شد. در این مورد به چند مورد از نظرسنجی‌های انجام شده توسط پیو (۲۰۱۰) می‌توان استناد کرد. اولین نمونه را به واکنش افکار عمومی جوامع اسلامی به سیاست و توانایی وی در حل منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی، اختصاص می‌دهیم:

جدول ۳. افکار عمومی جوامع اسلامی در مورد سیاست و توانایی اوپاما در حل منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی

کشور	تأیید	عدم تأیید
لبنان	۸ درصد	۹۰ درصد
مصر	۱۱ درصد	۸۸ درصد
اردن	۱۵ درصد	۸۴ درصد
ترکیه	۵ درصد	۶۶ درصد
اندونزی	۳۶ درصد	۵۶ درصد
پاکستان	۵ درصد	۵۱ درصد

مورد نهایی را به الگوی کلی مقایسه میان میزان مقبولیت اوپاما در نزد جوامع

اسلامی در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ اختصاص می‌دهیم (پیو، ۲۰۱۰):

جدول ۴. افکار عمومی جوامع اسلامی در مورد میزان مقبولیت اوباما

کشور	سال ۲۰۰۹	سال ۲۰۱۰
ترکیه	۳۳ درصد	۲۳ درصد
مصر	۴۱ درصد	۳۱ درصد
اردن	۳۰ درصد	۲۶ درصد
لبنان	۳۰ درصد	۶۶ درصد
پاکستان	۱۳ درصد	۸ درصد
نیجریه	۸۱ درصد	۷۷ درصد
اندونزی	۷۰ درصد	۶۵ درصد
شیعیان لبنان	۲۵ درصد	۷ درصد
سُنی‌ها	۶۴ درصد	۶۱ درصد

در پایان، هرچند در بخش‌های گوناگون این نوشتار به زمینه‌های گوناگون آمریکاستیزی در جهان اسلام اشاره شده است، اما در این قسمت، فهرستی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر این جریان ارائه می‌شود:

- (۱) حمایت آمریکا از رژیم صهیونیستی و توجیح‌های اخلاقی که برای این منظور مورد تأکید قرار می‌گیرد، مانند حمایت از کشوری ضعیف، پشتیبانی از دموکراسی همسنگ، جبران خسارات گذشته، صلح‌طلبی رژیم صهیونیستی؛
- (۲) درگیری آمریکا در طیف گسترده‌ای از سیاست‌های تعارض‌آمیزی مانند رویارویی با سیاست هسته‌ای ایران و دفاع از ان.پی.تی در کنار دفاع از موقعیت مبهم هسته‌ای رژیم صهیونیستی، ایجاد پیوندهای دوستانه با رژیم‌های سرکوبگر در کنار کوشش برای گسترش دموکراسی و تلاش در مسیر ارتقای سطح جریان صلح‌گرایی در منطقه همراه با تداوم فضای تفرقه در میان فلسطینی‌ها؛
- (۳) بی‌توجهی آمریکا به تحقیرهای روا شده بر مردم فلسطین از سوی اشغالگران رژیم صهیونیستی، به‌ویژه در پی معرفی شارون به عنوان «مرد صلح» از سوی رئیس‌جمهور وقت آمریکا (بوش)؛

- (۴) «بسط قدرت امپریالیستی در خارج» در قالب حضور نظامی در مناطق گوناگون به ویژه کشورهای اسلامی پس از یازدهم سپتامبر؛
- (۵) سوءظن شدید مردم منطقه در مورد انگیزه آمریکا برای دستیابی به منابع نفتی کشورهای منطقه که زمینه ساز تهاجم به عراق شده و می تواند به سایر مناطق تولیدکننده نفت در حوزه اسلامی تسری یابد؛
- (۶) ضدآمریکاگرایی نوعی واکنش به جهانی شدن، مدرنیته و استیلای آمریکایی است؛
- (۷) در چارچوب نگرش های آمریکا به خاورمیانه که در سه دیدگاه لیبرالیستی، واقع گرایی و هانتینگتونی می توان خلاصه کرد، خاورمیانه به عنوان یک کل در چارچوب هویتی و تاریخی آن مورد توجه قرار نمی گیرد که در این میان منافع مربوط به نفت و رژیم صهیونیستی از اولویت بالایی برخوردار است.
- (۸) ناتوانی آمریکا در تبدیل کردن «قدرت» خود به «نفوذ» در خاورمیانه؛ که به مسائلی چون ریاکاری این دولت در زمینه حمایت از دموکراسی (مانند مخالفت با پیروزی حماس در انتخابات مردمی سال ۲۰۰۶) باز می گردد.
- (۹) اولویت یابی ملاحظه های راهبردی در برابر سیاست گسترش دموکراسی در منطقه که باعث بی توازن و گزینش گرایی در سیاست های آمریکا در منطقه گردید.
- (۱۰) تعارض آمیز بودن سیاست های آمریکا در مورد عراق به ویژه ابعاد پیگیری همزمان «مقابله با شورشیان» در کنار «ملت سازی» و یا کوشش برای استفاده از نیروی نظامی در مجموعه پیچیده ای از مسائل سیاسی؛
- (۱۱) حمله به عراق، نمادی از: باور آمریکا به ضرورت «نمایش قدرت برای توجیه افکار عمومی منطقه»، تصریح بر اعتقاد رهبران این دولت به اهمیت «نقض حاکمیت» از طریق حمله پیشدستانه، مقابله با رژیم های عربی حتی به بهای تحمیل سرافکنندگی به اعراب.

(۱۲) ناتوانی آمریکا در مقابله با القاعده و دستگیری رهبران آن و جلوگیری از تبدیل شدن عراق و افغانستان به بستر تروریسم.

(۱۳) فتح نظامی عراق و وحشت مردم منطقه از سیاست دموکراسی‌سازی آمریکا به‌عنوان راهکاری برای گسترش رویکرد تغییر رژیم و القای بی‌نظمی در مناطق عربی و اسلامی.

(۱۴) تهدید آفرین بودن اصلاحات دموکراتیک مورد نظر آمریکا برای هویت اسلامی - عربی جوامع منطقه.

در کنار موارد یاد شده که اغلب بر ریشه‌های فراملی یا خارجی آمریکاستیزی اشاره دارد، برخی از نشانه‌ها را می‌توان یافت که بر زمینه‌های درونی این گرایش تمرکز یافته است. در این خصوص، محورهای زیر قابل توجه است:

(۱) ریشه‌های ضدآمریکایی در میان مسلمانان و اعراب، بیش از اینکه «پاسخی واقعی» به سیاست‌های این دولت تلقی شود، در قالب تدبیر برخی گروه‌ها برای «دست‌کاری افکار عمومی» در مسیر دستیابی به منافع مطلوب در نظر گرفته شود. بر این مبنا، آنها از شیوه یادشده (تشدید امواج ضد آمریکاگرا) برای انحراف توجه عمومی از معضلات جدی درون این جوامع بهره می‌برند.

(۲) حاکمان افراطی، جنبش‌های انقلابی و حتی رژیم‌های تا حدی میانه‌رو با تشدید سیاست‌های ضدآمریکاگرا در پی زمینه‌سازی برای هدف‌های منطقه‌ای خود هستند.

(۳) ضدآمریکاگرایی در کشورهای اسلامی محصول سیاست‌های این دولت در جهت حمایت از رژیم‌هایی مانند عربستان است که در مسدود کردن روند توسعه اقتصادی و سیاسی در مناطق خود، نقش کلیدی داشته‌اند.

۷. راهکارهای مطرح شده برای کاهش آمریکاستیزی

- در ادامه، به راهکارهای پیشنهادی از سوی تحلیلگران و نظریه‌پردازان آمریکایی در مورد چگونگی مقابله با امواج آمریکاستیزی در جهان اسلام پرداخته می‌شود:
- ۷-۱. ایجاد توازن پایدار میان منافع آمریکا و ارزش‌های آمریکایی در خاورمیانه، از طریق توجه به بحران مشروعیت رژیم‌های اقتدارگرا در منطقه، حمایت از روندی انقلابی و تدریجی بر محور آزادسازی سیاسی، ایجاد یک جامعه مدنی، اعطای فضای باز سیاسی و تقویت ارزش‌های دموکراتیک.
- ۷-۲. ایجاد نهادهای فرهنگی در آمریکا و اروپا تحت مدیریت افراد مسلمان، با هدف جذب و اصلاح رفتارهای خشونت‌گرایانه و ضدآمریکایی جوانانی که از مناطق اسلامی جهت تحصیل به این کشورها می‌آیند.
- ۷-۳. برپایی یک جنبش نوسازی اسلامی به کمک نوگرایان مسلمان: ضرورت حمایت محافل آمریکایی از روند «نوسازی اسلامی» به کمک سازمان‌هایی مانند «سازمان کمک‌رسانی آمریکا». این شیوه نوسازی باید در مسیری هدایت شود که پیروان اسلام مدنی، پیروان اسلام و دموکراسی، طرفداران اصلاحات در اسلام و حامیان اسلام نوین فرهنگی را دربرگیرد. این حرکت می‌تواند ضمن گرفتن میراث اسلامی از دست روحانیون سنتی وابسته به دول اقتدارگرا، شرایط را برای تحولات مثبتی مانند یکپارچه‌سازی ایده‌های پراکنده اصلاح‌طلبان در کشورهای اسلامی فراهم آورد.
- ۷-۴. ضرورت بهره‌گیری از سازوکار «دیپلماسی عمومی» و «قدرت نرم» به عنوان عناصر کانونی راهبرد امنیتی آمریکا.
- ۷-۵. اهمیت توجه به پیامدهای جهانی شدن بر کشورهای اسلامی به ویژه از بُعد «تغییر در افکار نخبگان سیاسی» و «افزایش مطالبات غیرایدئولوژیک توده‌های مردم».
- ۷-۶. توانمند ساختن دولت‌های فرومانده و ضعیف در جهان اسلام در جهت کمک به آنها برای رفع نیازهای اقتصادی و ارائه خدمات اجتماعی.

- ۷-۷. گسترش دامنه فعالیت‌های دیپلماتیک آمریکا از حوزه خاورمیانه به مناطق دیگری به ویژه آسیای جنوب شرقی با هدف مقابله با بنیادگرایی اسلامی.
- ۷-۸. بررسی دقیق جریان‌های اسلامی در مناطق (اسلامی) خارج از خاورمیانه و تعیین حدود افتراق، اشتراک یا تأثیرپذیری این جریان‌ها از روند اسلام‌گرایی در خاورمیانه.
- ۷-۹. بهره‌گیری از سربازان آمریکایی در برنامه‌های مربوط به توسعه جامعه مدنی، در جهت کاهش جذابیت اسلام‌گرایان افراطی.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد که در بستر مباحثی علمی و روش‌شناسانه، مقوله آمریکاستیزی از ابعاد نظری و عملی مورد بررسی قرار گیرد. تأمل تاریخی بر کنش‌های ضد همومونیک یا آمریکاستیز جوامع اسلامی، به‌ویژه از زاویه الگوی اثربخشی تفکر انقلاب اسلامی بر جریان یاد شده، باعث می‌شود که نکات زیر به عنوان جمع‌بندی مورد نظر واقع شود:

(۱) رویکرد ضد آمریکاگرایی از ابعاد نظری و عملی در چند دهه گذشته، از پویایی و تحول‌پذیری خاصی برخوردار بوده و در سطوح اندیشه‌ورزی و سیاستگذاری راهبردی - راهکنشی (تاکتیکی) با نقش‌آفرینی مهمی همراه شده است.

(۲) در میان نقاط عطف جریان آمریکاستیزی در جهان اسلام، واقعه انقلاب اسلامی و آثار فکری و عملی حاصل از آن، جریان یاد شده را با پویایی خاصی همراه کرده است؛ به گونه‌ای که با وجود جریان‌هایی از این دست در مقاطع پیش و پس از این واقعه (بروز انقلاب اسلامی)، کماکان دامنه تأثیربخشی آن در قالب «آمریکاستیزی اسلام‌گرا»، از پویایی خاصی برخوردار است.

- (۳) در فضای تقسیم انگیزه‌ها و اقدام‌های ضدآمریکاگرا در جهان اسلام، بر اساس دستاوردهای حاصل از این پژوهش می‌توان گفت که امواج آمریکاستیزی در این منطقه، به طور عمده در واکنش به سیاست‌ها و رفتار ایالات متحده در سطوح منطقه‌ای و جهانی شکل گرفته است. بر این مبنای افکار عمومی و نخبگان در این جوامع، به طور غالب با ماهیت و هویت آمریکایی در تضاد و رویارویی نبوده و در مقابل، مترصد رویارویی با اقدام‌های اخلاقی برانگیز و بحران‌ساز آن هستند. بر این مبنای، به نسبتی که رهبران این دولت در مسیر تأثیرگذاری منفعت‌طلبانه در سطح تحولات منطقه‌ای کوشش نمایند، دامنه‌ی امواج مقابله‌گرایانه و ضدیت‌طلب، عمق و دامنه‌ی بیشتری یافته و حساسیت‌های اسلامی - عربی در خصوص پیامدهای نقش‌آفرینی آن افزون‌تر خواهد شد.
- (۴) با توجه به مقارن شدن مراحل نهایی انجام این پژوهش با گستردگی جنبش‌های اسلامی در برخی کشورهای اسلامی، به نظر می‌رسد که این وضعیت به بستر بسیار مناسبی برای بررسی دقیق‌گرایش ضدآمریکاگرا در این مناطق تبدیل شده است. به طور منطقی در چارچوب این نوع واکاوی از تحولات منطقه‌ای، جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند با بهترین و عقلانی‌ترین شرایط برای پیشبرد منافع منطقه‌ای خود آشنا گردد. در همین ارتباط، باید از راهکارهای پیش‌روی تصمیم‌سازان سیاست خارجی و امنیتی این دولت سخن گفت. از این زاویه، سیاست سرمایه‌گذاری بر «گفتمان آمریکاستیزی» قابل توجه است. گفتمانی است که بهره‌گیری از این راهکار مستلزم شرایط خاصی است، مانند پایبندی به ضرورت‌های علمی و منطقی گفتمان‌سازی، سازماندهی گفتمان مزبور متناسب با سنخ‌شناسی مخاطبان در سطوح توده مردم، نخبگان و روشنفکران مذهبی و سیاسی و نیز رهبران و سیاستمداران جوامع اسلامی،

منابع و مأخذ

۱. منابع فارسی

۱. امیراحمدی، منصور و احمد مهربان (زمستان ۱۳۸۷)، «ایدئولوژی سیدقطب و اسلام رادیکال»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره یک.
۲. ایوانز، گراهام و نونام، جفری (۱۳۸۱)، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران، میزان.
۳. ایوب، محمد (پاییز ۱۳۸۲)، «جنگ علیه عراق: پیامدهای هنجاری و راهبردی»، ترجمه ناصر بلیغ، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال اول، شماره یک.
۴. خسروی، غلامرضا (۱۳۸۷) (گردآورنده)، آمریکا و خاورمیانه، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. دهقانی فیروزآبادی، جلال (تابستان ۱۳۸۷)، «سیاست خارجی رهایی‌بخش: نظریه انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲، شماره ۲.
۶. ریچارد نورتین، آگوستس (۱۳۸۵)، «آمریکا در خاورمیانه، دولتمردی یا سیاستمداری»، در: عطایی و اقارب‌پرست (مترجم)، آمریکا و قرن بیستم، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
۷. صادقی، احمد (تابستان ۱۳۸۷)، «تبارشناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جایگاه هویت، فرهنگ و تاریخ»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲، شماره ۲.
۸. صلواتی، فاطمه (بهار ۱۳۸۸)، «معرفی کتاب: الهیات رهایی‌بخش اسلامی: مقاومت در برابر امپراتوری»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، سال ۱۰، شماره ۳۷.
۹. عالم، عبدالرحمن و فرامرز میرزاده (بهار ۱۳۸۹)، «روشنفکری و تعهد: مروری بر آثار و افکار ادوارد سعید»، فصلنامه سیاست، شماره یک.
۱۰. عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی (زمستان ۱۳۸۸)، «بنیادگرایی اسلامی و خشونت»، فصلنامه سیاست، شماره ۴.
۱۱. وب‌گاه تابناک.
۱۲. هاس، ریچارد (بهار ۱۳۸۶)، «خاورمیانه جدید»، ترجمه محمود مهدوی‌فر، پژوهشنامه امنیت بین‌المللی و تروریسم، شماره اول.

۲. منابع انگلیسی

1. Akbarzadeh, Shahram and Baxter, Kylie (2007), "Anti-Americanism in the Middle East", in, Brendon O'Connor (ed), *Anti-Americanism, History, Causes and Themes*, Green Wood World Publishing.

2. Arrighi, G and Silver, B (1999), *Chaos and Governance in the Modern World System*, Minneapolis, University of Minnesota Press.
3. Ayoob, Mohammed (Summer 2006), "The Middle East in 2025: Implications for U.S. Policy", *Middle East Policy*, Vol, XIII. No.2.
4. Basevich, Andrew (2008), *The Limits of Power, The End of American Exceptionalism*, New York, Palgrave
5. Brigham, Robert (2006), "*Is Iraq Another Vietnam?*", New York, Public Affairs.
6. Brzezinski, Zbigniew (Jan-Feb 2010), "From hope to Audacity, Appraising Obama's Foreign Policy", *Foreign Affairs*, Vol. 89, No. 1
7. Dale, Walton (2007), C , "Not only Islamism: Great Power Politics and the Future of Terrorism", *Comparative Strategy*, Vol. 26.
8. <http://Pewglobal.org>.
9. Jhee, Byong-Kuen (2008), "Anti-Americanism and Electoral Plitics in Korea", *Political Science Quarterly*, vol. 123, No. 2.
10. Judt, Tony and Lacorne, Denis (2005), "The Banality of Anti-americanism", in, T. Judt and D.Lacorne (ed), *With Us or Against US?, Studies in Global Anti-Americanism*, New York, Palgrave.
11. Krauthammer, Charles (1991), "The Unipolar Moment", *Foreign Affairs*, Vol. 71, No.1.
12. Malley, Robert and Peter Harling (Sep-oct 2010), "Beyond Moderates and Militants", *Foreign Affairs*, Vol.89, No. 5.
13. O'connor, Brendon (2007) ,"Introduction: Causes and Sources of Anti- Americanism" In, O'connor, Brendon, *Anti-Americanism; History, Causes and Themes*, Vol 1, Oxford, Green Wood World Publishing.
14. Paz, Reuven (Dec 2003) , "Islamists and Anti – Americanism", *MERIA Journal*, Vol 7, No. 4.
15. Pressman, Jeremy (Spring 2009), "Power Without Influence, The Administration's Foreign Policy Failure in the Middle East", *International Security*, Vol. 33, No.4.
16. Stern, Jessica (Jun-Feb 2010), "Mind Over Martyr"; How to Deradicalize Islamist", *Foreign Affairs*, Vol. 89, No.1.
17. Walt, Stephen (Winter 2001-2002), "Beyond Bin Laden: Reshaping U.S Foreign Policy", *International Security*, Vol.26, No. 3.